

فرمایش فوق، هر چند خالی از برخی ملاحظات نیست، لکن - به اعتقاد ما - می‌تواند راه را برای اثبات مدعا باز کند که وقتی در انجام بخش معظمی از امور حسبیه اذن حاکم شرط نیست، حتی در جایی که وی حضور دارد و استیذان از او میسر است؛ آیا نمی‌توان انجام این امور و مشابه آن را (با توسعه در گستره) برای کسانی که صلاحیت عرفی و واقعی آن را دارند و عموماً هم - به دلیل عدم اعتقاد یا غیر آن - از فقیه اذنی نمی‌گیرند، جایز شمرد؟ بالاخره اگر جایز است باید مرز و محدوده جواز معلوم گردد و این که گفته شود: مرز و محدوده با تصرف در مال و عدم آن مشخص می‌گردد، سخنی نیست که بتوان از آن دفاع کرد.

### نقل سخنی از محقق اصفهانی مناسب با پیوند فوق

نقل سخنی از محقق اصفهانی - البته نه در ارتباط مباشر با موضوع بحث ما اما مفید به حال آن - نیز خالی از لطف نیست. توجه کنید:

«الامور التي يرجع الى الفقيه ليست دائماً اموراً سياسية تحتاج الى الرئيس كبيع و حفظ مال الغائب و نحوه لوضوح قيام العدل مقام الفقيه عند تعذر مع عدم لزوم المحذور بل ربما يكون ولاية الفقيه في بعض هذه الامور المترتبة على ولاية غيره كولايته على الصغير المترتبة على ولاية الاب والجد و نحوها، مضافاً الى ان بعض تلك الامور التي لا بد منها من الرئيس فايكال امرها اليه من حيث نظره مكمل لنقص غيره و مثل هذا الامر يتوقف على نظر من كان له بصيرة تامة فوق انظار العامة و الفقيه بما هو فقيه اهل النظر في مرحلة الاستنباط دون الامور المتعلقة بتنظيم البلاد و حفظ الثغور و تدبير شئون الدفاع و الجهاد و امثال ذلك فلا معنى لايكال هذه الامور الى الفقيه بما هو فقيه و انما فوض امرها الى الامام عليه السلام لانه أعلم الناس بجميع السياسات و الاحكام فلا يقاس بغيره ممن ليس كذلك»<sup>1</sup>.

### گستره شناسی ولایت عاقلان عادل و خبیر بر فرض ثبوت

هر گاه ولایت (یا حق تصرف/ یا هر عنوان دیگر) مورد بحث قبول شد، گفتگو از گستره آن به میان می‌آید که قهراً باید آن را به حوزه‌های اجرائیات و منطقه عفو، فراغ و ما لانص فیه و حوزه‌های ورود شارع به شرطی که موافق شرع باشد، اختصاص داد و گرنه در حوزه‌های ورود شارع نه کسی حق مخالفت دارد، نه ولایتی قابل تصور است؛ هر چند مخالفت در این موارد در صورتی که از تقصیر نباشد، استحقاق عقاب نمی‌آورد. چنان که ممکن است از طریق نهادهایی چون قاعده الزام، قرارداد یا تعهد اجتماعی، برخی ترخیصات را قائل شد، که به دلیل خروج از محور اصلی بحث ما، در این مجال به آن نمی‌پردازیم با اذعان به این که پرداختن به آن در مجال مناسب از بایسته‌هاست.

<sup>1</sup>. حاشیه‌المکاسب، بیع، ص 214.

تضییق دیگری که بر ولایت یا حق تصرف مزبور می‌توان وارد کرد، ایجاد محدودیت از جهت ولایت‌پذیران است که اگر والی غیر مسلمان بود، نباید بر مسلمان ولایت پیدا کند. و چنان که اشاره کردیم تضییق دیگر را میتوان «نبود فقیه / یا عدم اعتقاد به این سیستم» قرار داد. فتامل.

## یادآوری آخر

بحث را در حالی به پایان می‌بریم که مجال گفتگو از اصل و شاخه‌های این مسأله باز است، چنان‌که آنچه بیان کردیم در حد «فرضیه» تلقی شود نه «نظریه»، حتی یحدث الله بعد ذلک امراً.

## 5. شرایط قاضی و ادعاهای اتفاق، اجماع و بلاخلاف‌ها

گفتگو از پیش‌فرض‌ها در بحث از شرایط قاضی بود. در بخش تتبع ملاحظه شد که تنها دلیل بسیاری از این شروط یا یکی از ادله آن ادعاهای اجماع و شبه آن بود، پرسشی که در مجال حاضر رخ می‌نماید این است که فقیه تا چه مقدار مجاز است (یا باید) این ادعاها را دنبال کند و بر آن ترتیب اثر دهد، بالاتر از ادعاهای اجماع - اگر فرضاً به اجماعی رسید - چه باید بکند؟!

شکی نیست که در این زمینه فقیه متکفل استنباط باید از مبنای عام اصولی خود در این جا هم بهره برد و عدم قرار در این باره پذیرفتنی نیست؛ به عنوان مثال محقق خوبی بسیاری از شرایط سیزده‌گانه‌ای را که شمرد به صرف «لاخلاف و لا اشکال» یا ممزوج با دلیل دیگر تمامش کرد و این در حالی است که بر اساس مبنای ایشان این بلاخلاف‌ها - حتی به مرز اجماع هم که برسد - قابل استناد نیست و این احتمال که «بلاخلاف و لا اشکال» حکایت از پدیده‌ای بالاتر از اجماع معمولی، چون «ضرورت فقه و شریعت» می‌کند، نمی‌تواند چیزی را ثابت کند، بعد از این که این ادعا هیچ مثبتی ندارد.

طرفه! این که ایشان در قاضی تحکیم اجتهاد را نامعتبر دانست و قول به اعتبار آن را به «مشهور» نسبت داد<sup>3</sup> و این در حالی است که شهید ثانی اجتهاد را در قاضی تحکیم معتبر می‌کند. و آن را به «اتفاق» نسبت می‌دهد!<sup>4</sup> ناروا نیست اگر کسی این رفتار از محقق خوبی با ادعای اتفاق شهید ثانی را با ادعاهای «بلاخلاف» ایشان در مسأله حاضر داشته باشد!

2. عطف بر شماره 4 در ص 102.

3. ر.ک: ص 100.

4. ص 99.